

شیرازه

مرثیه‌های تخیل و تنهایی

شرق؛ رمان «مرثیه‌های سرزمین مادری» عنوان کتابی است از ایاد اختر، نمایش‌نامه‌نویس و داستان‌نویس و هنرمند آمریکایی–پاکستانی تبار که به‌تازگی با ترجمه نوشین طیبی در نشر نیلوفر منتشر شده است. ایاد اختر در این رمان به موضوع هویت و به‌طور خاص هویت مهاجران به آمریکا توجه کرده است. «مرثیه‌های سرزمین مادری» که ردی پررنگ از تجربه شخصی نویسنده را در خود دارد، اثری است که به تأمل در فرهنگ جامعه آمریکا می‌پردازد و بسیاری از کلیشه‌های رایج درباره این فرهنگ را با نگاهی انتقادی بررسی می‌کند. روایت این رمان از خاطره و تاریخ شکل گرفته و در ماجراهای آن نشان داده شده که روایه‌های آمریکایی از منظر افراد مسلمانی که به این کشور مهاجرت کرده‌اند، چه معنایی دارد. به‌طور کلی ایاد اختر نویسنده و هنرمندی است که در آثارش به موضوعات روابط و مناسبات انسانی، مهاجرت، هویت، تجربه‌های مسلمانان آمریکایی و مسائل فرهنگی پیش‌روی آنها توجه می‌کند و این ویژگی در رمان «مرثیه‌های سرزمین مادری» هم دیده می‌شود. در بخشی از پیش‌درآمد کتاب درباره بخشی از مسائل پیش‌روی مهاجران به آمریکا آمده است: «عشق به آمریکا و اعتقاد به برتری بی‌چون‌وچرای آن –چه از لحاظ اخلاقی و چه غیر از آن– مرام خانه ما بود، چیزی که مادرم هم، با اینکه آن‌قدرها در آن سهیم نبود، می‌دانست نباید در آن چوون‌وچندا کند. مادر من هم مثل پدر و مادر مری، آن‌طور‌که بعدها از زبان مری شنیدم، با وجود موهبت‌ها و برکت‌های گوناگون کشور جدیدش، هرگز آن را جایگزینی مناسب برای آنچه پشت سر گذاشته بود، نیافت. گمان کنم مادر هیچ‌وقت اینجا را خانه خودش حس نکرد. او فکر می‌کرد آمریکایی‌ها مادری‌اند و نمی‌توانست بفهمد کجای آن خرید بی‌رویه و افراطی که اسمش را کریسمس گذاشته‌اند. آن‌قدر مقدس است. همیشه وقتی همه از او می‌پرسیدند اهل کجاست و به محض به زبان آوردن نام کشورش می‌دید هیچ تصویری از گفته‌هایش نداشتند و خمی هم به ابروی‌شان نمی‌افتد، حسابی دماغ می‌شد. آمریکایی‌ها نه‌تنها از جغرافی چیزی سرشان نمی‌شد بلکه از تاریخ هم بی‌اطلاع بودند». ایاد اختر در رمان «مرثیه‌های سرزمین مادری» تلفیقی از خاطره‌نگاری و روایت داستانی ارائه داده و براساس آنچه درباره خودش، خانواده‌اش و پیرامونش اتفاق افتاده، به شرح تجربه‌هایی پرداخته که مسئله مهاجرت و مواجهه فرهنگ‌ها به وجود می‌آورد. او در این رمان نشان داده که پس از حادثهٔ ۱۱ سپتامبر مهاجران مسلمان آمریکا چه وضعیتی را پشت سر گذاشته‌اند و چقدر این امکان وجود داشته که آنجا را خانه خودش‌ان تصور کنند. در بخشی از این کتاب می‌خوانیم: «بعضی از دانش‌جویان اعتقاد داشتند که راه عاجلی برای این وضعیت متصور نبود، یعنی با نظر آنها قالب دیگر ریخته شده بود؛ فردگرایی سودهده و پول‌سالز هویت ملی ما شده بود؛ ما هرگز نمی‌توانستیم بر آن چیره شویم. به نظر بقیه، آب و هوایی قریب‌الوقوع ایده بزرگ‌تری را که نیاز داشتیم، به ما می‌داد. تغییر داشت به سیستم راه پیدا می‌کرد، چون باید چنین می‌شد. فقط مری هنوز بر این اعتقاد بود که هنر نقشی اساسی ایفا می‌کند. این جلسه به نظر جذاب و نشاط‌آور آمد. وقتی تمام شد، به مری گفتم من در این کلاس از دانش‌جویانی که او آن‌قدر نگران‌شان بود، انثری ندیدم. لیجندی شرم‌آکین روی لبانش نقش بست؛ نمی‌خواهم زیادی از خودم تعریف کنم، اما همه اینها قبل از گرفتن این درس دست‌کم دو نیم‌سال را با من گذرانده‌اند. به اندازه کافی وقت داشته‌ایم فکرکردن را با هم تمرین کنیم.»

«شیب تاریک راه» عنوان رمان تازه‌ای از منیرالدین بیرونی است که به‌تازگی در نشر نیلوفر منتشر شده است. این داستانی است با درون‌مایه‌ای اجتماعی که به واسطه روایت چند روز از زندگی یک نویسنده شکل گرفته است. «شیب تاریک راه» درواقع شرح یک هفته از زندگی نویسنده‌ای است که هم درگیر نوشتن رمان تازه‌ای است و هم درگیر رمانی که نوشته اما با موانع و مشکلات چاپ و نشر روبه‌رو شده و از طرف دیگر درگیر مسئله اجاره‌کردن خانه و گرانی و اثاث‌کنشی هم هست. آن‌طور‌که خود کتاب هم توضیح داده، این رمان را می‌توان روایتی از پناه‌بردن آدمی به تخیل و تنهایی برای تحمل یا حتی فرار از واقعیت هم دانست. واقعیتی که رحم ندارد و نه فلسفه می‌فهمد و نه نوشتن و نه هیچ چیز دیگر، هرچند این پناه‌بردن به تخیل و تنهایی مثل همه این جور پناه‌بردن‌ها در این هستی بی‌تقاص نیست و لابد نویسنده «شیب تاریک راه» هم به تقاص همین پناه‌آوردن به تخیل و تنهایی است که عاقبت مرز میان خیال و واقعیت را کم می‌کند. در بخشی از این رمان می‌خوانیم: «یاد فیلم‌های مستند حیات وحش می‌افتم و چند سال است که حتی توی این فیلم‌ها هیچ چیزی نمی‌بینی، الا لاک و بلبل و نه شکاری، نه خونی، نه خونتی، نه کثافتی و الهی شکر آنجا هم همه به آشتی رسیده‌اند و شیر رفیق گورخر شده و تمساح با پلنگ جای می‌گردد و سگ‌های وحشی با گوزن‌ها صحنه‌ای می‌خورند و گفتار‌ها با آهوها یک‌نیک می‌روند و خرس‌ها فقط هنوز یک ذره خشونت و وحشی‌گری دارند که می‌روند سرفوت ماهی‌ها و تکه‌پاره‌شان می‌کنند، وگرنه تمام حیات وحش و سرتاسر جنگل وحشی و همه عالم حیوانات در یک دگرگونی عظیم بشری به صلحی پایدار رسیده‌اند و دیگر آنجا ذرهای خشونت و کثافت و ندانت نمی‌بینی…» بیرونی در فاصله میان دی‌ماه ۱۴۰۰ تا آذر ۱۴۰۲ رمان «شیب تاریک راه» را نوشته است. پیش‌ازین رمان دیگری از او با عنوان «رگ قلع» نیز در نشر نیلوفر منتشر شده بود. این رمان که در چهار بخش روایت شده، داستان نویسنده‌ای است که میان خیال و واقعیت سردرگم و معلق مانده و بهتر آن است گفته شود اصلا فرقی میان واقعیت و خیال نمی‌بیند. او هرچه را که واقعی است، خیالی می‌بیند و هرچه را که خیالی است، واقعی. از این رو است که او خود خویش را در رمانی که در حال بازنویسی‌اش است، غرق شده می‌یابد و کار تا آنجا پیش می‌رود که دیگر نمی‌داند کی شخصیت رمان خود است و کی شخصیت واقعی زندگی‌اش و حتی وقتی به‌عنوان نویسنده در متن دخالت می‌کند، پیدا نیست که شخصیتی است درون متن یا بیرون از آن.



مرثیه‌های سرزمین مادری

ایاد اختر

ترجمه نوشین طیبی

نشر نیلوفر

شیب تاریک‌راه

منیرالدین بیرونی

نشر نیلوفر

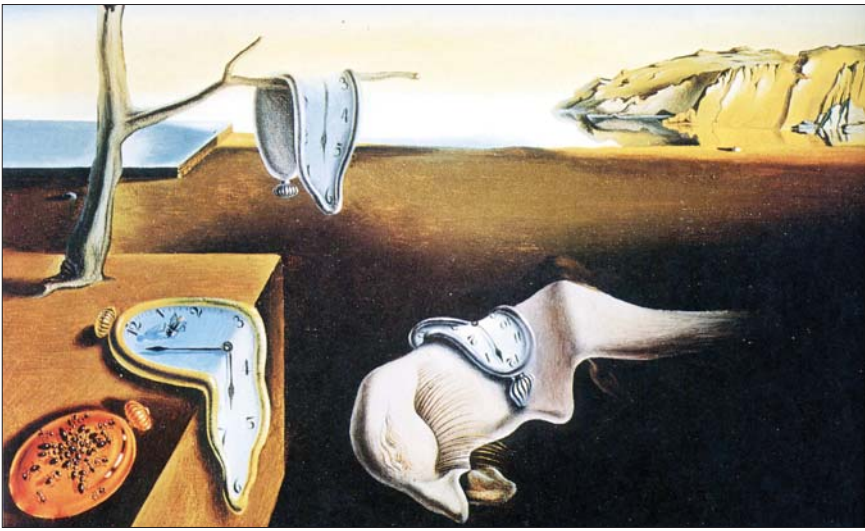


نادر شهریوری (صدقی)

ادبیات در مرزهای باریکی گام برمی‌دارد، منظور بیشتر آن هنگامی است که سروکارش با تاریخ باشد. رابطه ادبیات و تاریخ از همان ابتدا رابطه‌ای پرتنش و پر از افت‌خیز بود، از طرفی ادبیات باید تابعی از تاریخ باشد، زیرا مضامین و شکل‌هایش مشروط به تحولات تاریخی است. رمان به‌عنوان یکی از شکل‌های ادبیات و حتی مهم‌ترینش در اساس پدیده‌ای تاریخی است زیرا اگر شهر به‌عنوان پدیده‌ای در تاریخ به وجود نمی‌آمد، رمان نیز به‌عنوان پدیده‌ای شهری موضوعیتی پیدا نمی‌کرد. بدین‌سان تاریخ همواره یک طرف ماجراست اما این به‌منزله آن نیست که تاریخ در موقعیتی فرادست قرار دارد و هژمون خود را بر تمامی حوزه‌ها و از جمله ادبیات اعمال می‌کند و آن را تابع خود قرار می‌دهد. به‌ویژه آنکه ادبیات و به‌طور کلی هنر از دیرباز حیاتی مستقل برای خود قائل بوده‌اند. بدین‌سان ادبیات حتی به‌عنوان رمان تاریخی وظیفه‌ای چنان‌که گفته می‌شود در قبال تاریخ بر عهده ندارد. به بیانی دیگر رمان به‌طور کلی مقید به آن نخواهد بود که مانند تاریخ‌نگاران به وقایع تاریخی وفادار بماند، بلکه می‌تواند در عین توجه به وقایع تاریخی که از آن گزیری نیست به کار اصلی خود که عبارت از شرح و بیان زندگی، کار و کنش و احساسات شخصیت‌های انسانی است بپردازد و در همان حال به تنش تمام‌نشدنی میان انسان و سرنوشت توجه نشان دهد. در این شرایط ادبیات در عین استقلال خود یعنی در همان حال که خود را به «بازتاب» یا «کارگزار تاریخ» تنزل نمی‌دهد، می‌تواند بیانگر تأثیرات تاریخ بر شخصیت و بازیگران عرصه زندگی باشد. چنین درکی از تاریخ به ادبیات حیاتی مستقل می‌دهد، تا بدان حد که می‌تواند روی پاهای خود بایستد. با این حال ادبیات هیچ‌گاه صرفا ادبیات نخواهد بود زیرا نمی‌تواند خود را بری از تاریخ و اجتماع و به دور از تنش‌های آن نگه دارد. ادبیات همچون هر حوزه‌ای تاریخ خود را دارد. تا مدت‌ها قبل از این یعنی تا قبل از رشد سرمایه‌داری و پیدایش شهر، ادبیات بیشتر حول شخصیت قهرمان ساخته و پرداخته می‌شد؛ یعنی رفتار، احساسات و کنش قهرمانان را مورد توجه قرار می‌داد و فرد را در برابر سرنوشتی قرار می‌داد که در نهایت قاهر بر اوست. در این شرایط تنش میان «شخصیت» و «سرنوشت» به فرم تراژدی می‌انجامد. منظور از تراژدی در اینجا فرمی از ادبیات است که نسبتی با تاریخ ندارد و وظیفه‌ای برای خود در قبال تاریخ قائل نیست. تراژدی‌ها اگرچه از تنوعی بی‌اندازه به تعداد شکل‌های گوناگون زندگی آدمی برخوردار بوده‌اند، اما هسته آنها همواره ثابت باقی می‌ماند. آن‌ نظر تراژدی‌نویسان انسان در برابر سرنوشت به نبردی ناگزیر تن می‌دهد و در نهایت مغلوب آن می‌شود. این بازی همچون زندگی دائما تکرار می‌شود. شونپهاور دراین‌باره می‌نویسد: «فلسفه حقیقی تاریخ این است که در تمامی این تغییرات و نابسامانی‌های آنها هسته طبیعی تغییرناپذیر و موزون را می‌بینیم که امروز هم به همان طریقی عمل می‌کند که همیشه عمل کرده است، بدین‌سان این فلسفه

شکل‌های زندگی، درباره ادبیات پس از تاریخ

اکنون و ادبیات



باید وجود یک عنصر ثابت در تمامی رویدادا، اعم از رویدادهای گذشته و حال، رویدادهای غرب و شرق را بپذیرد و با وجود اختلاف در شرایط خاص و آداب و رسوم خاص، همه‌جا انسان را ببیند».

تراژدی به‌عنوان یکی از مهم‌ترین شکل‌های ادبیات در مقابل «رمان تاریخی» قرار می‌گیرد. هنگامی که از رمان

تاریخی سخن می‌گوییم بیشتر به همان مفهومی از رمان می‌رسیم که لوکاج در کتاب مشهور خود «رمان تاریخی» به توصیف آن پرداخته است. سبک نگارش رمان تاریخی عمدتاً متمرکز بر توصیف تحولات اجتماعی در زندگی آدم‌ها و درواقع مردمانی است که در رمان حضور پیدا می‌کنند. اما قبل از لوکاج والتر اسکات (۱۸۳۲–۱۷۷۱) بود که مقدمتاً نگاه تاریخی– اجتماعی به ادبیات را فراهم آورد. والتر اسکات با رها‌نیدن داستان‌های خود از قید عنصر ذهنی کوشید تا داستان‌های حماسی خود را که عمدتاً از مواد فرهنگ قومی مردم اسکاتلند گرد آورده بود، به آینه‌ای تمام‌نما از اجتماع و به تبع آن تاریخ بدل کند. روایت او ترمکز بر چهره‌های متوسط و نقش آنان بدون تشخیص خاص (قهرمانی) بود، این چهره‌ها بر خلاف تراژدی می‌کوشیدند قبل از آن بیانگر احساسات، تردید و اراده خود باشند، نشانگر سبزه‌های اجتماعی و تنش‌های خارج از ذهنی باشند که بیرون از ذهن جریان دارد، کاری که هم‌زمان بالزاک به آن مبادرت کرده بود. با بالزاک نیز احساسات و تنش‌های صرفا روانی و ذهنی تحت‌الشعاع مسائلی قرار می‌گیرد که محیط اجتماع در برابر آدم‌های داستانی قرار می‌دهد. از این نظر «قهرمان» به آن مفهومی که در کلاسیسیم یا رمانتیسم و البته تراژدی وجود دارد، در داستان‌های والتر اسکات یافت نمی‌شود. قهرمان‌های داستان‌های متعدددش از میان افرادی عادی– تیپ اجتماعی– بر خاسته بودند که به‌طور ارگانیک با محیط خود یعنی همان که فرد عادی جزئی از آن است در پیوند قرار می‌گیرد، در این صورت این اجتماع و حتی چیزی فراتر از آن یعنی تاریخ است که بر فرد سیطره پیدا کرده و موقعیت او را معین می‌کند. در عالم ادبیات با اسکات است که «انسان تاریخی» و نه «انسان استثنایی» و همین‌طور تیپ و نه شخصیت یا به عرصه اجتماع می‌گذارد. از آن پس به نظر اسکات و بعدها به‌طور جامع

باید وجود یک عنصر ثابت در تمامی رویدادا، اعم از رویدادهای گذشته و حال، رویدادهای غرب و شرق را بپذیرد و با وجود اختلاف در شرایط خاص و آداب و رسوم خاص، همه‌جا انسان را ببیند».

تراژدی به‌عنوان یکی از مهم‌ترین شکل‌های ادبیات در مقابل «رمان تاریخی» قرار می‌گیرد. هنگامی که از رمان

تاریخی سخن می‌گوییم بیشتر به همان مفهومی از رمان می‌رسیم که لوکاج در کتاب مشهور خود «رمان تاریخی» به توصیف آن پرداخته است. سبک نگارش رمان تاریخی عمدتاً متمرکز بر توصیف تحولات اجتماعی در زندگی آدم‌ها و درواقع مردمانی است که در رمان حضور پیدا می‌کنند. اما قبل از لوکاج والتر اسکات (۱۸۳۲–۱۷۷۱) بود که مقدمتاً نگاه تاریخی– اجتماعی به ادبیات را فراهم آورد. والتر اسکات با رها‌نیدن داستان‌های خود از قید عنصر ذهنی کوشید تا داستان‌های حماسی خود را که عمدتاً از مواد فرهنگ قومی مردم اسکاتلند گرد آورده بود، به آینه‌ای تمام‌نما از اجتماع و به تبع آن تاریخ بدل کند. روایت او ترمکز بر چهره‌های متوسط و نقش آنان بدون تشخیص خاص (قهرمانی) بود، این چهره‌ها بر خلاف تراژدی می‌کوشیدند قبل از آن بیانگر احساسات، تردید و اراده خود باشند، نشانگر سبزه‌های اجتماعی و تنش‌های خارج از ذهنی باشند که بیرون از ذهن جریان دارد، کاری که هم‌زمان بالزاک به آن مبادرت کرده بود. با بالزاک نیز احساسات و تنش‌های صرفا روانی و ذهنی تحت‌الشعاع مسائلی قرار می‌گیرد که محیط اجتماع در برابر آدم‌های داستانی قرار می‌دهد. از این نظر «قهرمان» به آن مفهومی که در کلاسیسیم یا رمانتیسم و البته تراژدی وجود دارد، در داستان‌های والتر اسکات یافت نمی‌شود. قهرمان‌های داستان‌های متعدددش از میان افرادی عادی– تیپ اجتماعی– بر خاسته بودند که به‌طور ارگانیک با محیط خود یعنی همان که فرد عادی جزئی از آن است در پیوند قرار می‌گیرد، در این صورت این اجتماع و حتی چیزی فراتر از آن یعنی تاریخ است که بر فرد سیطره پیدا کرده و موقعیت او را معین می‌کند. در عالم ادبیات با اسکات است که «انسان تاریخی» و نه «انسان استثنایی» و همین‌طور تیپ و نه شخصیت یا به عرصه اجتماع می‌گذارد. از آن پس به نظر اسکات و بعدها به‌طور جامع



باید وجود یک عنصر ثابت در تمامی رویدادا، اعم از رویدادهای گذشته و حال، رویدادهای غرب و شرق را بپذیرد و با وجود اختلاف در شرایط خاص و آداب و رسوم خاص، همه‌جا انسان را ببیند».

تراژدی به‌عنوان یکی از مهم‌ترین شکل‌های ادبیات در مقابل «رمان تاریخی» قرار می‌گیرد. هنگامی که از رمان

رویداد

فراخوان هشتمین دوره جایزه ابوالحسن نجفی



شرق؛ جایزه ابوالحسن نجفی به یاد و نام این مترجم سرشناس به هشتمین دوره خود رسیده است. داوران این جایزه در بیانه خود آورده‌اند که به منظور پاسداشت یاد ابوالحسن نجفی در عرصه ترجمه و تشویق مترجمان در اعتلای زبان فارسی، مرکز فرهنگی شهر کتاب مراسم هشتمین دوره این جایزه را بهممن‌اممال برگزار می‌کند و از بهترین ترجمه رمان و مجموعه داستان کوتاهی که سال ۱۴۰۲ منتشر شده، با اهدای جایزه و نشان ابوالحسن نجفی تقدیر می‌کند. ابوالحسن نجفی در دوم بهمن سال ۱۳۹۴ درگذشت و مدتی بعد جایزه‌های به نام او تأسیس شد که هر سال به احترام و پاسداشت خدمات او به فرهنگ و ادب فارسی به بهترین ترجمه رمان یا مجموعه داستان کوتاه سال تعلق می‌گیرد. هیئت داوران هشتمین دوره جایزه ابوالحسن نجفی با دبیری علی‌اصغر محمدخانی، از مترجمان برجسته‌ای هستند که برخی از آنان هم‌دوره و از دوستان ابوالحسن نجفی نیز بوده‌اند. مهستی بحرینی، ضیاء موحد، حسین معصومی‌همدانی، عبدالله کوثری، موسی اسوار، امید طیبیزاده و آبتین گلکار داوران این دوره‌اند. در هفت دوره گذشته رمان‌های «آشیانه اشراف» ایوان تورکینف، «سارش‌رادنسکی» یوزف روت، «زلیخا چشم‌هایش را باز می‌کند» گوزل یاخبیا، «استاد پترزبورگ» جی.ام. کوکوسی، «ه ح ه» لوران بینه، «بیداری» کیت شونین و «دروازه خورشیده الیاس خوری، «در آمریکا» سوزان سانتاگ به‌عنوان برگزیده داوران جایزه ابوالحسن نجفی انتخاب شدند و مترجمان این رمان‌ها، آبتین گلکار، محمد همتی، زینب یوسنی، محمدرضا ترک‌تتاری، احمد پرهیزی، فرزانه دوستی، ترگس قندیلزاده و نیلوفر صادقی نشان ابوالحسن نجفی را دریافت کردند. ابوالحسن نجفی چنان‌که خودش روایت کرده است، کار ترجمه را از دهه چهل آغاز کرد و آثاری مانند «بچه‌های کوچک این قرن» کریستیان روشفور، آثاری از ژان بل سارتر؛ «شیطان و خدا» و «گوشه‌نشینان آلتونا» و «ادبیات چیست؟»، «شبه و یکشنبه در کنار دریا» روبر مرل و «کالیگولا» آلبر کامو را در این دهه ترجمه و منتشر کرد. هیئت داورن هشتمین جایزه ابوالحسن نجفی در فراخوانی اعلام کردند که مترجمان و ناشران علاقه‌مند به شرکت در این جایزه می‌توانند دو نسخه از کتاب خود را تا پایان شهریور به دبیرخانه جایزه در شهر کتاب مرکزی (به نشانی خیابان شریعتی، بالاتر از خیابان مطهری، نش کوجه کلاته، پلاک ۷۶۵، کدپستی: ۱۶۳۶۳۱۶۳) ارسال کنند.

ابوالحسن نجفی کار بیگیری ترجمه را در دوران جنگ اصفهان ادامه داد و چنان‌که خودش روایت می‌کند، در این محفل آثاری از ادبیات جهان را به نویسندگان معرفی کرد: «من که رفتم آنجا یک مقدراری آنها را با ادبیات امروز جهان آشنا کردم. در محیط شهرستان امکاناتی برای آشنایی و شناخت ادبیات روز جهان نداشتند. من گفتم یک کارهایی در فرانسه و دیگر کشورهای دنیا می‌شود، بعضی‌هایش ترجمه شده و بعضی‌های دیگر باید ترجمه شود. مثلاً «ادبیات چیست»، ژان پل سارتر، که خودمان ترجمه‌اش کردم یا کتاب‌های دیگر که باید ترجمه می‌شد و خودمان دست به کار ترجمه‌شان شدیم». ابوالحسن نجفی با فروتنی و وارستگی به همه از او سراغ داشتند، می‌گفت «درباره ترجمه نمی‌توانم قضاوت کنم که مترجم خوبی هستم، حتی خودم هم نمی‌توانم چنین ادعایی کنم، یعنی پیش خودم هم چنین تصویری ندارم که من بهترین مترجم باشم. اما واقعیت این است که فکر می‌کنم مترجم بدی نبوده‌ام. در همین حد». اما ترجمه‌هایی که از او به جا مانده که از مهم‌ترین آثار ادبیات صاحب‌سبک فرانسه است، گواه کیفیت و تأثیر کار او است. نجفی از نامداران مترجمان و از اولین کسانی بود که آثار بزرگی از ادبیات مدرن فرانسه را به فارسی برگرداند و بی‌تردید جایگاه او به اعتبار کیفیت ترجمه‌هایش و نیز انتخاب‌هایش از ادبیات جهان یگانه است.